The role of economic development and the emergence of the private sector in political development in the People's Republic of (to 2023 1989) China

Reza Eskandari[1]

Mahdi Ansari[2]

Abstract

The present research is aimed at studying the impact of economic development on political development and expanding democratic values in People's Republic of China. The article examines the role of political development and the emergence of the private sector in political development in the People's Republic of China between 1989 and 2023. According to the research hypothesis, despite the government's efforts to increase the participation of the private sector, the middle class, and the civil society in managing different sectors of the country, there is no sign of the tenants of western model of political development – such as multi-party system, separation of power, and free elections – in China; furthermore, the private sector has increased the level of political stability in China. The findings of the present research indicate that the growth of private sector, the middle class, and the civil society has not led to serious opposition against the Communist Party of China and the expansion of democratic movements; in other words, the Communist Party of China has been able to preserve its legitimacy and prevent serious opposition through establishing close relations with non-governmental sectors and imposing strict supervision on them. Moreover, this kind of relation between the Communist Party of China and the non-governmental sectors has led to the maintenance of political stability during the last four decades. Therefore, the political and social development model in China is fundamentally different from what has been considered as political and social development in western countries. This research was done on the basis of library sources and the research method is explanatory-constitutive.

Key words: China, Economic Development, Political Development, Private Sector, Middle Class, Political Stability.

1- MA in Regional Studies at School of International Relations, Tehran, Iran (rz.eskandari@gmail.com)

2- Faculty member of the Culture, Diplomacy and Dialogue Research Grou, Tehran, Iran (Smahdiansari@gmail.com)

نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین (۱۹۸۹ تا ۲۰۲۳)

رضا اسکندری[۱]

مهدی انصاری *[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰

چکیده

پژوهش حاضر در پی واکاوی نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۲۳ است. فرضیهٔ مقاله این است که علیرغم تلاش چین برای افزایش مشارکت بخش خصوصی، طبقهی متوسط و جامعهی مدنی در اداره بخش‌های مختلف کشور، اثری از ویژگی‌های الگوی توسعهی سیاسی در نظام‌های دموکراتیک مانند تعدد احزاب، استقلال قوا و انتخابات آزاد در چین به چشم نمی‌خورد؛ همچنین، بخش خصوصی تراز ثبات سیاسی جمهوری خلق چین را ارتقا بخشیده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رشد بخش خصوصی، طبقه متوسط و جامعهٔ مدنی به افزایش مخالفت جدی و اساسی با حزب کمونیست چین و گسترش جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه منجر نشده است؛ به عبارت دیگر، حزب کمونیست چین توانسته است با برقراری ارتباط با بخش‌های غیردولتی و نظارت بر آنها، علاوه بر حفظ مشروعیت خود از گسترش مخالفت‌های اساسی با نظامی سیاسی حاکم جلوگیری نماید. علاوه بر این، نوع ارتباط حزب کمونیست چین با بخش‌های غیردولتی سبب شده است که ثبات سیاسی این کشور در چهار دههٔ گذشته حفظ شود. بنابراین، الگوی توسعهٔ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در چین با الگوی توسعهٔ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای دموکراتیک، مانند دموکراسیهای غربی، تفاوت‌های اساسی دارد. این پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای و روش تبیینی- تکوینی انجام شده است.

کلید واژگان: توسعهٔ اقتصادی، توسعهٔ سیاسی، بخش خصوصی، طبقهٔ متوسط، جامعهٔ مدنی و ثبات سیاسی.

۱- کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکدهٔ روابط بین‌الملل

rz.eskandari@gmail.com

۲- عضو هیئت علمی گروه پژوهشی فرهنگ دیپلماسی و گفت و گو، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

com.gmail@Smahdiansari

مقدمه

در متـون دانشـگاهی اتفـاق نظـر وجـود دارد کـه رونـد اصلاحـات اقتصـادی در چیـن همـراه بـا اصلاحـات سیاسـی نبـوده و همچنیـن بـا گـذار کشـورهای بلـوک اتحـاد جماهیـر شـوروی بـه سـرمایه‌داری تفاوتهـای اساسـی داشـته اسـت. امـا ایـن دیـدگاه در برابـر بررسـی‌های موشـکافانه مقـاوم نبـوده اسـت. در حالـی کـه چیـن بـه یقیـن نسـخه گـذار بـه دموکراسـی را دنبـال نکـرده اسـت، اصلاحـات سیاسـی بـه شـیوه‌های دیگـر بعـد از مـرگ مائـو زدونـگ[1] رخ داد و بـا گسـترش رشـد و توسـعه اقتصـادی، ایـن اصلاحـات سیاسـی نیـز ادامـه یافـت. اواخـر دهـه ۱۹۷۰ و اوایـل دهـه ۱۹۸۰ زمانـی کـه دنـگ شـیائوپینگ[2] بـه کـرات از دموکراسـی سیاسـی به عنـوان عنصـری از اصلاحـات سیاسـی چینـی نـام بـرد، اشـاره او بـه امـکان وجـود دیدگاه‌هـای متفـاوت درون حـزب بـود نـه رقابت‌هایـی کـه ناشـی از تعـدد احـزاب اسـت. در طـول تاریـخ طولانـی چیـن بـه نـدرت نمونهـای بـرای دموکراسـی بـه معنـای رقابـت چنـد حزبـی بـرای رسـیدن بـه قـدرت سیاسـی وجـود داشـته اسـت. بـا وجـود ایـن، اصلاحـات اقتصـادی چیـن بـا تغییـرات عمـده در کارگـزاران دولتـی و ایدئولـوژی سیاسـی آغـاز شـد کـه در نتیجـه مقامهـای دولتـی را بـا افـراد روشـنفکر و مشـتاق اصلاحـات یـا حداقـل موافـق بـا آن جایگزیـن کـرد.

دولـت چیـن در سـال‌های اخیـر تأکیـد کـرده اسـت کـه ایـن کشـور از مـدل توسـعه سیاسـی در کشـورهای غربـی پیـروی نخواهـد کـرد. یـو کپینـگ[3]، رئیـس دفتـر ترجمـه و تألیـف کمیتـه مرکـزی حـزب کمونیسـت چیـن، در مقالـه‌ای تحـت عنـوان اصلاحـات سیاسـی در چیـن چگونـه خواهـد بـود بـه بررسـی ایـن موضـوع پرداختـه اسـت. بـه گفتـه وی ایـن اصلاحـات بـه مفهـوم غربـی آن نیسـت؛ توسـعه سیاسـی در غـرب بـه معنـای انتخابـات آزاد، اسـتقلال قـوای سـه‌گانه، حکومـت قانـون و تعـدد احـزاب سیاسـی اسـت. امـا مـراد از اصلاحـات سیاسـی در چیـن مـدرن سـازی حکمرانـی دولـت اسـت؛ بـرای دسـتیابی بـه ایـن هـدف تغییـر در رابطـه میـان دولـت، بـازار و جامعـه امـری ضـروری اسـت.

اندیشـمندان علـوم سیاسـی همـواره بـه تأثیـر توسـعه اقتصـادی بـر توسـعه

1- Mao Zedong
2- Deng Xiaoping
3- Yu Keping

سیاسی توجه داشته‌اند. در دهه‌های گذشته، نظریه نوسازی دستاوردهای مهمی در زمینه شرایط گذار دموکراتیک داشته است. بر اساس این نظریه، میان توسعه اقتصادی و گذار دموکراتیک رابطه معناداری وجود دارد؛ یکی از نتایج توسعه اقتصادی، شکل‌گیری طبقه متوسط قدرتمند است که میتواند با تحت فشار قرار دادن حکومت بر سیاستهای آن تأثیر بگذارد و به تدریج به یک گذار دموکراتیک دست یابد (Almond, 1991: 469). از طرفی، اتفاق نظری درباره نحوه تأثیرگذاری توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، بهویژه در ارتباط با تأثیر طبقات اجتماعی، وجود ندارد. یافته‌های جدید نشان میدهد که گذار دموکراتیک ممکن است ثبات نظام سیاسی را به مخاطره اندازد و در نتیجه رفاه طبقه متوسط را که در سایه ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی محقق شده است، با تهدید مواجه کند (Owen, 2013: 212).

در خصوص تحلیل تأثیر توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در دولت‌های اقتدارگرای مدرن، چین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چین از زمان آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، شاهد توسعه اقتصادی چشمگیری بوده است؛ این توسعه اقتصادی، چین را به «یکی از سریعترین اقتصادهای در حال رشد» تبدیل کرده است (Zhong, Chen, & Scheb, 1998: 772). در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تولید ناخالص ملی[1] چین رشد سالانه‌ی ۱۰ درصد را تجربه کرد و از ابتدای دهه ۱۹۹۰، تعداد کارآفرینان خصوصی سالانه ۳۵ درصد رشد داشته است (Owen, 2013: 212). همچنین، توسعه اقتصادی تأثیر مثبتی بر ارتقا استاندارد زندگی مردم عادی در چین داشته است. به عنوان مثال، در یک نظر سنجی در پکن، ۹۰ درصد از شرکت کنندگان به بهبود استاندارهای زندگی خود اشاره کردهاند. از طرفی، شکاف اجتماعی و اقتصادی میان ثروتمندان و فقرا به طور پیوسته در حال افزایش بوده است (Y. Zhong, 2004: 449). از سال ۲۰۱۳ بدین سو، نرخ رشد شرکت‌های کوچک و متوسط[2] که در بخش نوآوری فعالیت میکنند به ۲۳/۴ درصد در هر سال رسیده است. همچنین در سال ۲۰۱۶، چین دارای ۱۹/۱ میلیون شرکت فعال در حوزهی تحقیق و توسعه بوده است. تعداد کل متخصصان فعال در شرکت‌های چینی به ۱۶۴ میلیون نفر رسیده است (Reshetnikova, 2018: 507). در چین، بیش از ۵۲ میلیون شرکت کوچک و متوسط تجاری و خوداشتغال در سال ۲۰۲۰ وجود داشت. به طور کلی، شرکت‌های کوچک و متوسط تجاری بیش از ۶۰ درصد از کل تولید ناخالص داخلی، ۵۰ درصد درآمد مالیاتی، ۷۹ درصد از ایجاد شغل و ۶۸ درصد از صادرات را تشکیل می‌دهند (oecd-ilibrary.org, 2022). در سال ۲۰۲۲، حدود ۵۲ میلیون شرکت جدید در چین وجود داشت و تعداد شرکت‌های تازه‌ثبت‌شده به ۲۳۸۰۰ شرکت در روز می‌رسید (scio.gov.cn,

1- Gross national product
2- SMEs

2023). بهرغم این توسعه اقتصادی مداوم در چهار دهه گذشته، چین همچنان یک کشور اقتدارگرا باقی مانده است.

در پژوهش حاضر تلاش می‌کنیم با تکیه بر آرای نظریه‌پردازان نوسازی تأثیر رشد و توسعهٔ اقتصادی بر توسعهٔ سیاسی در جمهوری خلق چین را بررسی کنیم. از این‌رو، در این مقاله به بررسی سطح رشد و توسعهٔ اقتصادی در این کشور، مفهوم توسعه اقتصادی و توسعهٔ سیاسی در اسناد دولتی چین، شرایط بخش خصوصی و طبقهٔ متوسط در این کشور و هم‌چنین نوع ارتباط میان بورژوازی نوپای چینی و دولت چین خواهیم پرداخت و امکان گذار به دموکراسی در این کشور را بررسی خواهیم کرد.

۱-پیشینهٔ پژوهش

در این بخش به بررسی ادبیات موضوع در حوزه رابطه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در جمهوری خلق چین خواهیم پرداخت.

۱) شی چونتائو[1] در کتاب خود تحت عنوان «حکمرانی در چین: حزب کمونیست چین چگونه حکومت می‌کند»، به بررسی ابعاد حقوقی، سیاسی، ساختاری و اجتماعی حکمرانی در جمهوری خلق چین پرداخته است. در این کتاب همچنین سازوکار حزب کمونیست چین به دقت مورد بررسی قرار گرفته است.

۲) ون لچون[2] و چن جیان[3] در کتاب خود تحت عنوان «سیاست در چین معاصر» به بررسی نظام سیاسی جمهوری خلق چین پرداخته‌اند. آنها معتقدند دموکراسی سوسیالیستی و نظام حقوقی چین تحت رهبری حزب کمونیست این کشور پیشرفت‌هایی داشته است.

۳) پائولو اوریو در کتاب خود تحت عنوان «الگوی چینی توسعه» (که توسط سعید میرترابی به فارسی نیز ترجمه شده است)، به بررسی روند توسعه چین در دوران پسا مائو پرداخته است؛ نویسنده در این کتاب چالشهای اجتماعی و سیاسی ناشی از توسعه اقتصادی را مورد بررسی قرار داده است. این چالش‌ها عبارتند از توسعه سیاسی، مسائل زیست محیطی، توسعه نامتوازن و غیره.

۴) در مقاله‌ای که در سال ۱۳۹۴ تحت عنوان «بررسی تطبیقی رویکردهای توسعهگرایانه هند و چین» در فصلنامه هنر و تمدن شرق منتشر شده است، گوران عرفانی، نویسند مقاله، به این نتیجه میرسد که توسعه در چین نامتوازن و تکبعدی (اقتصادی و نظامی)

1- Xie Chuntao
2- Wen Lequn
3- Chen Jian

بوده و به دیگر شاخص‌های توسعه پایدار نظیر توسعه سیاسی و زیستمحیطی توجه نشده است.

۵) آرش امینی، حامد عمویی و الهام حسین خانی در مقالهای تحت عنوان «پیامدهای بحرانی توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی جمهوری خلق چین» به این نکته اشاره میکنند که اگرچه «جمهوری خلق چین در توسعه اقتصادی به خوبی عمل کرده، با وجود نقش حزب کمونیست در آن کشور، میتوان آن را توسعه نیافته سیاسی دانست». یافته‌های این پژوهش نشان میدهد که در چند دهه آینده، پیامدهای بحرانی عدم توازن در توسعه اقتصادی و سیاسی چین نمایان خواهد شد، رشد طبقه متوسط به خواست مشارکت سیاسی خواهد انجامید، خواستی که چین را در ادامه روند موجود، با بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت انقلاب روبه‌رو خواهد کرد.

۶) محمدرضا رستمی و جواد زراعت پیما در مقالهای تحت عنوان «جهتگیری توسعه چین و پیامدهای سیاسی آن» ضمن تأکید بر توسعه پرشتاب اقتصادی چین و بهبود مناسبات با غرب و همسایگان، اصلاح و یا تغییر ساختار سیاسی چین را مهمترین چالش پیش روی تداوم توسعه در این کشور میدانند.

۷) تاکاشی سوزوکی[1] در سال ۲۰۱۶ در مقالهای تحت عنوان «امکان تحول سیاسی در نظام حزب-دولت چین» به بررسی تغییرات احتمالی در ساختار سیاسی چین میپردازد. وی در این پژوهش بر آگاهی رهبران سیاسی به عنوان مهمترین عنصر حرکت چین به سوی دموکراسی تأکید میکند.

۸) هالو وانگ[2] و کلبی کالج[3]در سال ۲۰۱۰ در پژوهشی تحت عنوان «جامعه مدنی در حال ظهور در چین و تأثیر آن بر دموکراسی‌سازی» به بررسی تأثیر ظهور جامعه مدنی بر روند دموکراسیسازی در چین پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که علیرغم نبود کثرت‌گرایی در ساختار سیاسی چین، سازمان‌های اجتماعی نسبتا مستقل، با گسترش نسبی مواجه بوده‌اند. علیرغم اینکه در کشورهای اقتدارگرا نظیر چین و روسیه توسعه جامعه مدنی زیر نظر دولت رخ میدهد، شواهد نشان میدهد که نیروهای اجتماعی مستقل توانستهاند به رشد خود ادامه دهند و بر سیاست‌های دولت تأثیر بگذارند.

۹) جوزف فیواسمیت[4] در مقاله‌ای تحت عنوان « اقتصاد سیاسی گذار در

1- Takashi Suzuki
2- Haolu Wang
3- Colby College
4- Joseph Fewsmith

چین» به این نتیجه دست یافت که توسعه اقتصادی در چین سبب افزایش قدرت دولت و در نتیجه افزایش توان آن برای اعمال کنترل و حفظ موقعیت خویش شده است.

۱۰) کری دامباف[1] و مایکل مارتین[2] در مقالهای تحت عنوان «بررسی نظام سیاسی چین» نظام سیاسی چین را یک نظام کاملا اقتدارگرا نمیدانند؛ به نظر نویسندگان این مقاله، قدرت سیاسی در چین امروز غیر متمرکز، پیچیده و رقابتی است. علیرغم اینکه حزب کمونیست چین از قدرت بسیاری برخوردار است، اما قادر نیست همانند قبل سیاستهای خود را به دیگر بخشهای جامعه دیکته کند. بازیگران دیگری نظیر بوروکراسی دولتی، دولتهای محلی، شرکتهای دولتی و خصوصی و همچنین دانشگاهیان قادرند حزب کمونیست را تحت فشار قرار دهند.

۱۱) رشد اقتصادی چین: توانمندسازی عوامل سیاسی-نهادی و اجتماعی-فرهنگی (۲۰۲۱) نوشتهٔ فیلیپ ارستیس، نیکولاس کاراگیانیس و سان کوان لی به تحلیل عوامل اجتماعی-فرهنگی و سیاسی- نهادی پرداختهاند و معتقدند این عوامل کمک زیادی به رشد اقتصادی چین کرده است. به گفتهٔ آنها، برخلاف نئولیبرالیسم و نتایج مخرب اجتماعی-اقتصادی آن، مداخله توسعهای هدفمند[3] بسیار مهم است؛ زیرا میتواند رشد، موقعیت، کیفیت و رقابت صنایع محلی را در بازارهای بینالمللی ارتقا بخشد. استدلال آنها بر تحلیل دولت توسعهگرایانه، هترودوکسی و به شدت مداخلهگرایانه مبتنی است و تلاش میکنند با تأکید ویژه بر ویژگیهای سیاسی-نهادی و اجتماعی-فرهنگی آن را مورد بررسی قرار دهند. مدل رشد چین به جای پیروی از نوع آنگلوساکسون آزادسازی اقتصادی، بیشتر ویژگیهای مدل آسیای شرقی را حفظ کرده است. مدلی که بر دیدگاه دولت توسعهگرا تأکید داشته و یک نظام سیاسی-نهادی ارائه میکند که میتواند نتایج اقتصادی و اجتماعی بهتری را دنبال کند.

۲-چارچوب نظری: نظریهٔ نوسازی

نظریهٔ نوسازی، کوششی میانرشتهای برای مطالعهٔ وضعیت توسعه در جهان سوم بوده است. بهرغم ماهیت میانرشتهای نوسازی، پژوهشگران این زمینهٔ مطالعاتی بر دو فرض و روششناسی تکیه میکنند. نخست، یک رشته

1- Kerry Dumbaugh
2- Michael F. Martin
3- Purposeful Developmental Intervention

مفروضاتی است که از نظریهٔ تکاملی در اروپا سرچشمه می‌گیرد و بر طبق آن دگرگونی‌های اجتماعی فرایندی پیش‌رونده، تدریجی و بازگشت‌ناپذیر است که جوامع را از مرحلهٔ ابتدایی به مرحله‌ای پیشرفته سوق می‌دهد و در نتیجه جوامع گوناگون شبیه به یکدیگر خواهند شد.

از جمله نظریه‌پردازان نوسازی می‌توان به سیمور مارتین لیپست[1] اشاره کرد. لیپست در پژوهش‌های خود به رابطهٔ میان دموکراسی سیاسی و توسعهٔ اقتصادی می‌پردازد. به اعتقاد وی «هرچه ملتی از رفاه بیشتری برخوردار باشد، فرصت‌ها و امکانات بیشتری برای تحقق و نیل دموکراسی در اختیار خواهد داشت. از نظر لیپست، جوامع مرفه دارای امکانات بیشتر از لحاظ دسترسی به دموکراسی هستند ولی جوامع فقیرتر به الیگارشی یا اتوکراسی گرایش دارند» (Lipset, 1959:75).

دموکراسی و توسعهٔ اقتصادی از جمله مهم‌ترین مفاهیم در نظریهٔ لیپست به‌شمار می‌روند. دموکراسی عبارت از یک نظام سیاسی است که در آن فرصت‌های منظم قانونی برای تغییر مقامات حکومتی در اختیار مردم قرار دارد و به مردم اجازه می‌دهد که بر تصمیمات کارگزاران سیاسی یعنی کسانی که خود، آن‌ها را انتخاب کرده‌اند، تأثیر بگذارند. از منظر توسعهٔ اقتصادی، لیپست به شاخص‌هایی مانند ثروت، صنعتی‌شدن، شهرنشینی و تحصیلات اشاره می‌کند. بر اساس رهیافت لیپست، افزایش ثروت بر طبقهٔ متوسط مؤثر واقع می‌شود. با گسترش طبقهٔ متوسط در کشورهای ثروتمند، نوعی طبقه‌بندی اجتماعی الماس‌گونه به‌وجود می‌آید. از آن‌جا که اعضای طبقهٔ متوسط به سازمان‌های سیاسی داوطلبانه (احزاب سیاسی و سایر انجمن‌ها) خواهند پیوست، بنابراین می‌توانند بر قدرت دولت نظارت کنند و به‌صورت منبع تشکل افکار عمومی جدیدی برای رسانه‌های جمعی درآیند و نیز قادر خواهند بود شهروندان را در تحصیل مهارت‌های سیاسی آموزش دهند و سرانجام سبب ترغیب مشارکت سیاسی شوند (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۱-۱۰۹).

در میان اندیشمندان نظریهٔ نوسازی، ساموئل هانتینگتون[2] بر این باور است که «ارتباط مستحکمی میان ثروت و دموکراسی وجود دارد. به‌گفتهٔ هانتینگتون، اقتصادهای ثروتمند، سطوح بالاتری از سواد، آموزش و قرار گرفتن در معرض رسانه را برای جامعه به ارمغان می‌آورند. اقتصادهای ثروتمند هم‌چنین تنش‌های ناشی از تعارضات سیاسی را تعدیل می‌کنند؛ در کشورهای ثروتمند، فرصت‌های جایگزین برای رهبران سیاسی ناموفق وجود دارد و منابع اقتصادی بزرگ‌تر به‌طور کلی فرآیند سازش را تسهیل می‌کند. علاوه بر این، اقتصادهای توسعه‌یافته و صنعتی و جوامع پیچیدهٔ حاصل از آن را نمی‌توان با

1- Seymour Martin Lipset
2- Samuel Huntington

تکیه بر ابزارهای اقتدارگرایانه به‌طور مؤثری اداره کرد. فرآیند تصمیم‌سازی در جوامع مذکور به‌شکلی پراکنده انجام می‌شود، بنابراین قدرت در میان گروه‌های مختلف تقسیم می‌شود و حکمرانی بر اساس موافقت و مشارکت گروه‌های مذکور شکل می‌گیرد. هم‌چنین، در اقتصادهای توسعه‌یافته، توزیع ثروت در مقایسه با اقتصادهای فقیرتر، به‌شکل عادلانه‌تری انجام می‌شود.

درصورتی‌که این گزاره‌ها درست باشد، توسعهٔ اقتصادی در جهان کمونیستی و جهان سوم ظهور نظام‌های دموکراتیک را تسهیل خواهد کرد. با این وجود، دست یافتن به چنین نتیجه‌گیری ساده‌انگارانه‌ای شک‌برانگیز است. در وهلهٔ نخست، این پرسش مطرح می‌شود که برای گزار به دموکراسی به چه سطحی از توسعهٔ اقتصادی نیاز است. همان‌طور که جاناتان سانشاین در مطالعهٔ خود نشان داده است، کشورهای اروپای غربی زمانی به کشورهایی دموکراتیک تبدیل شدند که تولید ناخالص داخلی سرانهٔ آن‌ها به ۳۰۰ تا ۵۰۰ دلار (در سال ۱۹۶۰) رسید. تا سال ۱۹۸۱، حدود دو سوم از کشورهای درحال‌توسعه با درآمد متوسط به این سطح از توسعه دست یافته بودند. با این وجود، اغلب این کشورها به جرگهٔ کشورهای دموکراتیک نپیوستند. علاوه بر این، کشورهای مختلف در سطوح مختلفی از توسعهٔ اقتصادی گذار به دموکراسی را تجربه می‌کنند. به‌عنوان نمونه، اسپانیا در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رشد سریعی را تجربه کرد، اما در نیمه‌های دههٔ ۱۹۷۰ و پس از مرگ فرانسیسکو فرانکو به کشوری دموکراتیک تبدیل شد. به اعتقاد هانتینگتون، گذار به دموکراسی در اسپانیا بدون این توسعهٔ اقتصادی سریع امکان‌پذیر نبوده است. در خصوص پرتغال، این کشور بدون تجربهٔ توسعهٔ اقتصادی در سطح اسپانیا به کشورهای دموکراتیک پیوست. در مقابل، کشورهای آمریکای لاتین، پس از پشت سر گذاشتن توسعه=ٔ اقتصادی از مسیر دموکراسی فاصله گرفتند. پدیده‌ای گیلرمو اودانل از آن تحت عنوان اقتدارگرایی بوروکراتیک یاد می‌کند (Huntington, 1984: 199-200).

هانتینگتون معتقد است که توسعهٔ اقتصادی کشورها را وارد جرگهٔ انتقال (یا انتخاب) می‌کند که در شرایط جدید حفظ نهادهای سنتی به‌شکل روزافزونی دشوار می‌گردد. توسعه به‌تنهایی برای ظهور دموکراسی در این کشورها کافی نیست و کشورهایی که در حوزهٔ انتقالی قرار می‌گیرند می‌توانند یکی از بدیل‌های گوناگون را برگزینند و تحولات آتی این کشورها بستگی به انتخاب‌های تاریخی نخبگان سیاسی آن‌ها دارد. به‌عبارت دیگر، ثروت اقتصادی شرط لازم برای گسترش دموکراسی به‌شمار می‌رود اما شرط کافی نیست (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

از جمله مواردی که هانتینگتون بر آن تأکید می‌کند ساختار اجتماعی

است. وجود گروه‌های میانی مستقل هم‌چون گروه‌های مستقل تجاری، شغلی، مذهبی و قومی، زمینهٔ لازم برای کنترل قدرت دولت و ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک را فراهم می‌کند. هانتینگتون وجود بورژوازی مستقل را از جمله مهم‌ترین عوامل گذار دموکراتیک تلقی می‌کند. به باور وی، اگر بورژوازی وجود نداشته باشد، جایی برای دموکراسی نخواهد بود. بر اساس این استدلال، کشورهای جهان سوم فاقد طبقهٔ بورژوای مستقل هستند و چنانچه در این کشورها رشد اقتصادی صورت گیرد، باید آن را مرهون دولت یا شرکت‌های چندملیتی دانست. با این حال، اگر توسعهٔ اقتصادی بر توسعهٔ بورژوازی مستقل پیشی بگیرد، در این صورت باید منتظر شکست دموکراسی در جهان سوم بود (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

۳-شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی از منظر اسناد دولتی چین

چهاردهمین برنامه پنج‌ساله جمهوری خلق چین اهداف، وظایف و اقدامات این کشور را برای دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی مشخص کرده است؛ این سند بر رشد مبتنی بر نوآوری، توسعه کم کربن و مبتنی بر محیط زیست، ادغام مناطق شهری- روستایی با شمول اجتماعی عمیق‌تر

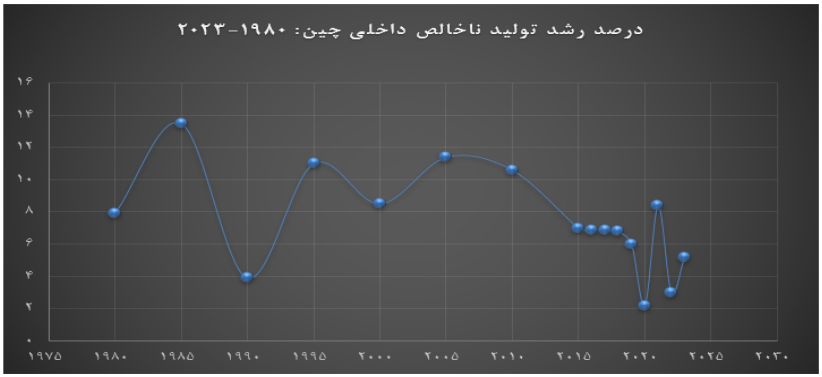

منبع: IMF and Chinese National Bureau of Statistics

برخوردار است (Central Committee of the Communist Party of China, 2021). در بخش بعد به بررسی عملکرد اقتصادی جمهوری خلق چین و تأثیر آن بر شاخص‌های توسعه در این کشور خواهیم پرداخت.

1- High-quality Green Development
2- Central Committee of the Communist Party of China
3- Moderately prosperous society

۴- رشد اقتصادی در جمهوری خلق چین و تأثیر آن بر شاخص‌های توسعه

پیش از آغاز اصلاحات اقتصادی و آزادسازی تجارت در حدود ۴۰ سال پیش، دولت کمونیستی چین سیاستهایی را دنبال کرد که سبب گسترش فقر در این کشور شد. در این دوره که اقتصاد چین به شدت تحت کنترل دولت و حزب کمونیست بود، رکود، ناکارآمدی اقتصادی و انزوا، اقتصاد این کشور را با مشکلات پیچیده‌ای مواجه کرده بود. از زمان اجرای اصلاحات بازاری و آزادی تجارت خارجی و سرمایهگذاری در سال ۱۹۷۹، چین رشد اقتصادی سریعی را تجربه کرده است؛ بانک جهانی رشد اقتصادی چین را سریعترین رشد مداوم در طول تاریخ توصیف کرده است. این رشد خیرهکننده چین را قادر ساخته است که به طور میانگین در هر ۸ سال تولید ناخالص داخلی خود را دو برابر کند و ۸۰۰ میلیون نفر را از فقر نجات دهد. چین همچنین در زمینه تولید، تجارت خارجی و ذخایر ارزی بزرگترین کشور دنیا محسوب میشود (Morrison, 2018: 2).

نمودار بالا نشان میدهد که از سال ۲۰۱۱، رشد اقتصادی چین به زیر ۱۰ درصد کاهش یافته است. این روند نزولی نگرانیهایی را در میان مقامات چینی ایجاده نمود؛ از اینرو، رهبران چین تلاش کردند با نوآوری و اجرای طرحهای کلان اقتصادی، مانند پروژه کمربند-راه، این سیر نزولی را متوقف نمایند. از طرفی، چین به علت جمعیت زیاد همچنان نیازمند رشد اقتصادی سریع برای ارتقا سطح رفاه عمومی است. در همین راستا بعد از شیوع ویروس کرونا در سال ۲۰۲۱، رشد اقتصادی چین جهش ۸,۴ درصدی را تجربه کرد.

هم‌چنین، بر اساس داده‌های ارائه‌شده از سوی وب‌گاه استاتیستا، رشد اقتصادی چین بین سال‌های ۲۰۱۸ تا۲۰۲۳، به ترتیب برابر با ۶,۷۵، ۵,۹۵، ۲,۲۴، ۸,۴۵ ، ۲,۹۹ و ۵,۲ درصد بوده است (statista, 2023). نوسانات سال‌های اخیر در میران رشد اقتصادی جمهوری خلق چین، به‌علت همه‌گیری کووید ۱۹ و پیامدهای اقتصادی ناشی از آن بوده است. علاوه بر این، بر اساس داده‌های منتشرشده از سوی ادارهٔ ملی آمار چین، در سه‌ماههٔ نخست سال ۲۰۲۳، در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته، اقتصاد چین ۴,۵ درصد رشد را تجربه کرده‌است (tradingeconomics, 2023).

بهرغم کاهش رشد اقتصادی چین، این کشور موفقیتهای بسیاری در عرصه اقتصادی و بهبود سطح رفاه در جامعه کسب کرده است. به عنوان نمونه، سرانه تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۲۱ حدود ۱۲/۵۵۶ دلار بوده است؛ این در حالی است که این میزان در سال ۱۹۸۰ حدود ۱۹۴ دلار بوده است. همچنین، سرانه تولید ناخالص داخلی (بر اساس برابری قدرت خرید[1]) در سال ۲۰۱۷ حدود ۱۶/۸۰۰ دلار برآورد شده است؛ در حالیکه این میزان در سال ۱۹۹۰ حدود ۹۸۶ دلار بوده است. البته چین همچنان در این حوزه با کشورهای توسعه‌یافته غربی فاصله زیادی دارد؛ به عنوان نمونه، سرانه تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ نزدیک به ۶۰ هزار دلار است؛ همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی ژاپن در سال ۲۰۱۷ حدود ۳۸ هزار دلار برآورد شده است (World Bank, 2022). هم‌چنین، بر اساس داده‌های منتشرشده از سوی صندوق بین‌المللی پول، سرانهٔ تولید ناخالص داخلی چین در بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳، به‌ترتیب برابر با ۹,۸۰۰، ۱۰,۱۰۰، ۱۰,۵۰۰، ۱۲,۵۰۰، ۱۲,۸۰۰، ۱۳,۷۰۰ دلار بوده است. این درحالی است که میانگین سرانهٔ تولید ناخالص داخلی بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۳، برابر با ۵۵,۵۰۰ دلار است (IMF, 2023).

همچنین شاخص توسعه انسانی در چین در اثر رشد اقتصادی سریع و افزایش رفاه عمومی در سه دهه گذشته رشد چشمگیری داشته است؛ شاخص توسعه انسانی در این کشور بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۱ از ۰/۵۰۲ به ۰/۷۷ رسیده است که نشان‌دهنده رشد ۲۷ درصدی است. جدول شماره ۱ بهبود هر یک از شاخص‌های توسعه انسانی را بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۱ نشان میدهد. در میان این شاخص‌ها، شاخص امید به زندگی در زمان تولد از ۶۹/۳ سال به ۷۸ سال افزایش یافته است. همچنین سرانه تولید ناخالص ملی از ۱/۵۲۹ دلار در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۲۷۰ دلار در سال ۲۰۲۱ رسیده است. جدول زیر آمار دقیق‌تر و جامع‌تری در حوزهٔ شاخص توسعهٔ انسانی ارائه می‌کند:

1- Purchasing Power Parity (PPP)

سال	امید به زندگی در زمان تولد	میانگین سال‌های تحصیل در مدرسه	سرانه تولید ناخالص ملی (بر اساس برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۱)	ش توسعه انسانی
۱۹۹۰	۶۹/۳	۴/۸	۱/۵۲۹	۰/۵۰۲
۱۹۹۵	۷۰/۲	۵/۷	۲/۵۳۰	۰/۵۵۰
۲۰۰۰	۷۲/۰	۶/۵	۳/۶۶۲	۰/۵۹۴
۲۰۰۵	۷۴/۰	۶/۹	۵/۶۸۲	۰/۶۴۷
۲۰۱۰	۷۵/۲	۷/۳	۹/۴۸۵	۰/۷۰۶
۲۰۱۵	۷۶/۱	۷/۷	۱۳/۵۱۹	۰/۷۴۳
۲۰۱۶	۷۶/۳	۷/۸	۱۴/۳۵۴	۰/۷۴۸
۲۰۱۷	۷۶/۴	۷/۸	۱۵/۲۷۰	۰/۷۵۲
۲۰۱۸	۷۷۸۸	۷/۹	۹۸۰۰	۰/۷۶۸
۲۰۱۹	۷۸	۸/۴	۱۰/۱۵۵	۰/۷۶
۲۰۲۰	۷۸	۹/۹	۱۰/۳۵۸	۰/۷۶
۲۰۲۱	۷۸	۹/۹	۱۱/۲۲۳	۰/۷۷

منبع: The World Bank, The global economy (2022) & Human Development Indices and Indicators: 2018 Statistic Update for China, UNDP, 2

بهرغم رشد اقتصادی سریع، رشد شاخصهای توسعه انسانی، افزایش رفاه عمومی و کاهش شدید فقر، جمهوری خلق چین با مشکلاتی در حوزههای اقتصادی و اجتماعی مواجه است. نابرابری درآمد در میان اقشار مختلف چین یکی از این مشکلات محسوب میشود. از دهه ۱۹۸۰ به بعد میزان نابرابری درآمد در چین افزایش یافته است و چین به یکی از نابرابرترین کشورها در توزیع درآمد تبدیل شده است. اگرچه این روند از سال ۲۰۰۸ با کاهش همراه بوده است تا حدودی میزان نابرابری کاهش یافته است (IMF, 2022: 2).

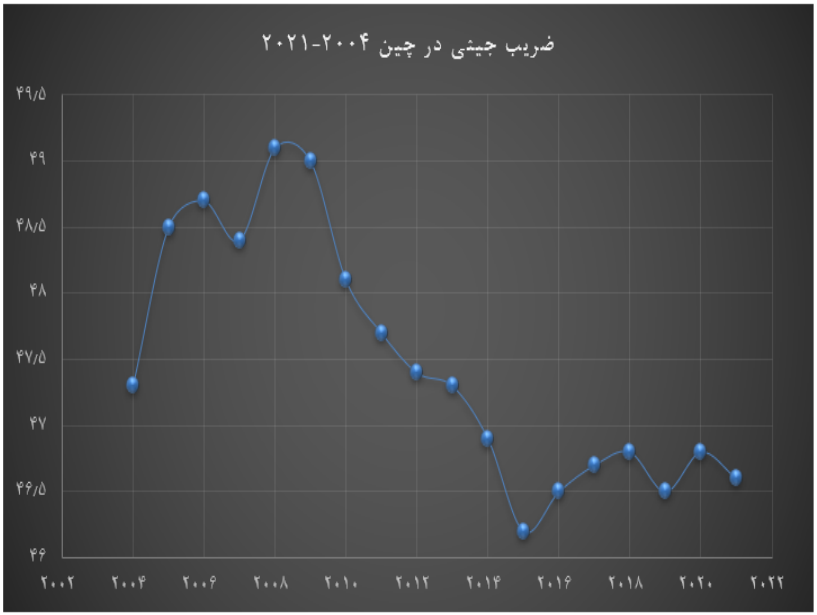

منبع: statista

بر اساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول[1]، تمامی بخشهای جامعه از رشد اقتصادی سریع در چین به یک اندازه منتفع نشده‌اند. این امر سبب افزایش نابرابری در میان بخشهای مختلف جامعه شده است. با توجه به اینکه مطالعات اخیر نشان میدهد افزایش نابرابری سبب کاهش سرعت رشد اقتصادی میشود، این مسئله نگرانیهای بسیاری را در چین ایجاد کرده است. بر اساس این مطالعات، گسترش نابرابری سبب کاهش حمایت مردمی از پیشبرد اصلاحات میشود و دولت را به سمت سیاستهای پوپولیستی سوق می‌دهد (IMF, 2022: 3).

بر اساس ضریب جینی[2]، نابرابری درآمدی در چین در مقایسه با دیگر کشورها در سطح بالایی قرار دارد. برآوردها نشان میدهد در سال ۲۰۱۳ ضریب جینی در چین ۴۷,۳ بوده است؛ این میزان از میانگین منطقهای بالاتر است و در میان کشورهای آسیایی چین دارای ضریب جینی بالایی است. بر اساس

1- International Monetary Fund (IMF)
2- Gini Coefficient

برآورد رسمی دفتر ملی آمار[1] چین، میزان ضریب جینی سال ۲۰۲۱ برابر با ۴۷ است. این آمارها نشان میدهد که ضریب جینی در جمهوری خلق چین در دو دهه گذشته به سرعت افزایش یافته است؛ طبق این دادهها، از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۲۱، ضریب جینی این کشور به شکلی سینوسی بوده و نسبت به ۱۹۹۰، ۸ واحد افزایش یافته است (IMF, 2019: 4).

از دیگر شاخص‌های توسعه اقتصادی میتوان به نقش زنان در اقتصاد چین اشاره کرد. حدود ۷ میلیون زن مجرد بین ۲۵ تا ۳۴ سال در مناطق شهری چین زندگی میکنند. زنان نقش به‌سزایی در رشد اقتصادی چین داشتهاند. در دوران انقلاب فرهنگی مائو زدونگ، چین دارای یکی از بالاترین نرخهای اشتغال زنان در دنیا بود. با این همه بر اساس آمار بانک جهانی نرخ اشتغال زنان در سال ۲۰۲۲، ۶۱ درصد بوده و روندی نزولی داشته است. این درصد در سال ۱۹۹۰، ۷۳ بوده است (World Bank, 2023). برای اولین بار در چین، زنان همانند مردان میتوانستند در فعالیتهای اقتصادی شرکت کنند. یکی دیگر از دلایل افزایش مشارکت زنان در اقتصاد، سیاست تک‌فرزندی دنگ شیائوپینگ بود که به زنان اجازه میداد وقت بیشتری را صرف فعالیت‌های اقتصادی نمایند. همچنین، دانشآموزان دختر در سالهای اخیر عملکرد بهتر در مقایسه با دانش‌آموزان پسر داشته‌اند. امروزه ۵۳ درصد دانش‌آموزان ممتاز در سراسر چین دختران هستند؛ علاوه بر این، درصد حضور زنان چینی در آموزش عالی در مقایسه با مردان بیشتر است. نرخ سواد زنان در سال ۲۰۲۱، ۹۹٫۸۵ درصد بوده است (global data, 2021). در سال ۲۰۱۵، زنان چینی ۴۱ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را به خود اختصاص داده‌اند که این میزان مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی در مقایسه با دیگر مناطق جهان، از جمله آمریکای شمالی، بیشتر است (Venham, 2018).

با توجه به آمارهای فوق، جمهوری خلق چین موفقیت‌های چشمگیری در عرصه رشد و توسعه اقتصادی بهدست آورده است. رشد سرانه تولید ناخالص داخلی، بهبود شاخص توسعه انسانی، افزایش امید به زندگی، فقر زدایی و به طور کلی بهبود سطح رفاه در جامعه از جمله موفقیت‌های اقتصادی و توسعهای چین محسوب میشود. به‌رغم این موفقیت‌های چشمگیر، همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، جمهوری خلق چین با چالش‌های مهمی نیز روبرو است؛ توزیع نامتوازن درآمد و افزایش سطح نابرابری در میان اقشار مختلف از جمله مشکلاتی است که پیش روی رهبران جمهوری خلق چین وجود دارد. علاوه بر این، مشکلات زیست محیطی ناشی از رشد و توسعه اقتصادی سریع نیز از دیگر چالشهای چین محسوب میشود. در بخشهای بعد به بررسی تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر رشد بخش خصوصی، طبقه متوسط و به طور کلی

1- National Bureau of Statistics

تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی (با ویژگیهای چینی) خواهیم پرداخت.

۵-بخش خصوصی و کارآفرینان در جمهوری خلق چین و رابطه آن با دولت

در دو دهه گذشته، کارآفرینی در چین رشد چشمگیری را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی، درآمد کل هر یک از صنایع دولتی و همچنین بنگاه‌های غیر دولتی ۴ تریلیون یوان بوده است. در سال ۲۰۱۳، در حالیکه درآمد بخش دولتی تنها ۶ برابر شد، درآمد بخش غیر دولتی ۱۸ برابر شد. در همین بازه زمانی، تغییر حاشیه سود این دو بخش تفاوت عمدهای را نشان میدهد؛ سود شرکتهای دولتی در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ هفت برابر و سود شرکتهای غیردولتی ۲۳ برابر شده است (Tse, 2016).

علیرغم رشد کارآفرینی و بخش خصوصی، سپهر سیاسی چین همچنان در کنترل نخبگان سیاسی این کشور است. این نخبگان قدرت سیاسی را به انحصار خود در میآورند، نهادهای سیاسی را در اختیار دارند و روندهای سیاسی را کنترل میکنند. اگرچه، در سال‌های اخیر، افرادی از بخش‌های مختلف اجتماعی، نقش‌هایی را بر عهده گرفته‌اند و بر روندهای سیاسی در کشور چین تأثیرگذار بوده‌اند. از طرفی، تأثیر کارآفرینان خصوصی بر روندهای سیاسی در چین در حال افزایش است. بنابراین، بررسی تأثیر رشد کارآفرینان خصوصی بر توسعه سیاسی در چین از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۵-۱-رابطه شرکت‌های خصوصی و دولت

کارآفرینان در چین به دو گروه مجزا تقسیم میشوند: کارآفرینان شرکتهای دولتی و صاحبان شرکت‌های خصوصی. ظهور کارآفرینان خصوصی در مطالعات اخیر مورد توجه بسیار قرار گرفته است. بسیاری از این مطالعات به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که آیا گذار به بازار آزاد در چین به ایجاد یک طبقه سرمایهدار مستقل منجر شده است که با قدرت دولت مخالف نماید. مفروض اندیشمندان این است که طبقه سرمایه‌دار که در نتیجه رشد اقتصاد بازار ظهور میکند نقش مهمی در تحقق دموکراسی داشته است، چرا که این طبقه برای تضمین منافع خود در بازار ناچار است در مقابل قدرت استبدادی دولت بایستد و به دموکراسی جامه عمل بپوشاند. به همین ترتیب، گذار چین از اقتصاد متمرکز به اقتصاد بازار سبب جابجایی منابع از دولت به سمت بازار شده است که انتظار میرود موجبات تضعیف قدرت دولت و ظهور طبقه کارآفرینان خصوصی را فراهم نماید. اغلب مطالعات اخیر، تحت تأثیر این چارچوب نظری، بر این موضوع متمرکز بوده است که آیا ظهور طبقه

سرمایه‌دار در چین به نیروی محرک تحقق دموکراسی در چین منجر خواهد شد (Chen, 2002: 411).

در مقابل، اغلب مطالعات اخیر نشان میدهد که رابطه میان دولت و کارآفرینان خصوصی به هیچ عنوان تقابلی نیست. تحقیقات نشان میدهد که کارآفرینان خصوصی پس از آغاز اصلاحات از استقلال بیشتری در برابر دولت برخوردارند، اما این استقلال به تقابل میان بخش خصوصی و دولت منجر نشده است (Pearson, 1997). به‌طور خلاصه، گذار به اقتصاد بازار در چین، به ایجاد یک طبقه اجتماعی مستقل که دنبال تغییرات سیاسی سیستماتیک باشند، منجر نشده است. در مقابل، کارآفرینان خصوصی نظام سیاسی حاکم را تحمل و گاهی اوقات از آن حمایت میکنند (Wright, 2010). در ادامه به سه محور از رابطه میان دولت و صاحبان شرکتهای خصوصی میپردازیم: ادغام، حمایت و همبستگی

در ابتدا به بررسی ادغام قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی میپردازیم. در سال ۲۰۰۴، بخش سازمانی و کمیسیون بازرسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به طور مشترک حکمی را تحت عنوان سند شماره ۲[1] صادر کردند که بر اساس آن کارکنان دولتی از داشتن سِمَت در سازمان‌های دولتی و شرکتهای خصوصی به طور همزمان منع شدهاند. با این وجود، بر اساس گزارش فدراسیون صنعت و تجارت چین[2] که بر مبنای نظر سنجی از شرکت‌های خصوصی در سال ۲۰۰۸ انجام شده است، این نقش‌های دوگانه به طور کامل منع نشدهاند. در واقع، ۲۰۵ تن از صاحبان شرکتهای خصوصی سمت‌هایی را به عنوان مدیر سازمانهای حزب کمونیست چین و یا دیگر سازمان‌های دولتی در سطوح پایین بر عهده گرفته‌اند؛ این سمت‌ها شامل ۴ تن از اعضای کمیته‌های استانی و ۶۱ معاون در دولت‌های استانی و شهری میشود (All-China Federation of Industry and Commerce, 2008). عبارت «ادغام دولت و کسب و کار[3]» توسط چوی[4] و ژو[5] در سال ۲۰۰۱ ابداع شد؛ مراد از این عبارت ادغام قدرت سیاسی رهبران و قدرت اقتصادی کارآفرینان است که در نتیجه این ادغام، ثروت اقتصادی چین و قدرت سیاسی این کشور توسط یک گروه از نخبگان کنترل میشود (Huang, 2015: 582).

در فرآیند اصلاحات بازاری در چین، مفهوم «سرمایهدار سرخ[6]» بدون

1- No. 2 document
2- All-China Federation of Industry and Commerce
3- government–business integration
4- Choi
5- Zhou
6- red capitalist

شک نشان دهنده «ادغام دولت و کسب و کار» است. دیکسون[1] صاحبان شرکتهای خصوصی را که عضو حزب هستند و یا به عنوان معاونان کنگره خلق[2] و یا کنفرانس مشورتی سیاسی[3] فعالیت میکنند، سرمایه‌داران سرخ مینامد. این اصطلاح تنها شامل مدیران شرکتهای دولتی نمیشود، بلکه صاحبان شرکتهای خصوصی با پیشینه عضویت در حزب کمونیست چین، مانند رهبران حزبی و دولتی پیشین، و همچنین خویشاوندان مقامات حزبی و دولتی را نیز در بر میگیرد. دیکسون بر این باور است که سرمایهداران سرخ و مقامات در خصوص بسیاری از مسائل دیدگاه مشترکی دارند. سرمایه‌داران سرخ از اصلاحات و «سیاست درهای باز[4]» حمایت میکنند، اما به دنبال تغییر رژیم[5] نیستند؛ آنها بیشتر متحد دولت به‌شمار میروند، نه مخالف آن (Huang, 2015: 582).

بر اساس مطالعات اخیر، دو نوع «ادغام» قابل تشخیص است. نوع اول شامل صاحبان شرکتهای خصوصی است که با تکیه بر پیشینه سیاسی و حزبی خود به جمعآوری ثروت میپردازند. این افراد به مانند نخبگان دولتی در اروپای شرقی، که در دوره گذار پس از سقوط کمونیسم، با اجرای سیاست خصوصی‌سازی، داراییهای دولتی را به ثروت خصوصی تبدیل کردند و به انباشت سرمایه اولیه[6] مبادرت ورزیدند، از موقعیت خود برای انباشت سرمایه و کسب ثروت سوءاستفاده کردند. با شروع اصلاحات در اقتصادهای دستوری و همچنین عدم تغییر در نظام سیاسی حاکم، نخبگان سیاسی میتوانند به سرعت به ثروت هنگفتی دست یابند. در سطح محلی نیز بسیاری از کارآفرینان خصوصی از مقامات حزبی و دولتی سابق و یا از خویشاوندان این مقامات هستند (Huang, 2015: 583). بر اساس گزارش روزنامه مردم[7]، جک ما[8]، رئیس گروه تجارت الکترونیکی علیبابا[9]، از دهه ۱۹۸۰ عضو حزب کمونیست چین بوده است. در این گزارش نام صد نفر از کسانی که در اجرای اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز مشارکت داشته‌اند، به چشم میخورد. جک ما همچنین، به همراه رابین لی[10]، رئیس شرکت بایدو[11]، و پونی ما[12]، مدیر عامل تنسنت هلدینگ[13]، صاحبان

1- Dickson
2- People's congress (PC)
3- Political consultative conference (PCC)
4- Opening up policy
5- Regime change
6- Seed capital
7- People's Daily
8- Jack Ma
9- Alibaba Group
10- Robin Li
11- Baidu
12- Pony Ma
13- Tencent Holding

سه شرکت پیشتاز چینی در حوزه فناوریهای پیشرفته محسوب میشوند. نام مدیران این سه شرکت در این لیست صد نفره به چشم میخورد (Nypost, 2018). این گزارش نشان می‌دهد که منافع حزب کمونیست چین و صاحبان شرکتهای بزرگ خصوصی در چین به هم گره خورده است.

دومین نوع ادغام قدرت سیاسی و اقتصادی، شراکت در مالکیت[1] است؛ اگرچه، در نهایت، قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی تحت کنترل یک گروه از افراد قرار دارد. به اعتقاد ژو، «در دنیای کسب و کار در چین، برخی از کارآفرینان خصوصی با بهره‌مندی از سرمایه خود پیشرفت میکنند؛ برخی با دریافت وام کسب و کار از بانک‌های دولتی و برخی نیز با بهره‌مندی از کمک‌های مالی دولت به این موفقیت دست می‌یابند. این کسب و کارها ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مالکیت آنها به صورت مشترک در اختیار این دو گروه از کارآفرینان قرار دارد. افزایش تعداد این نوع کسب و کار در سال‌های اخیر شرایط را پیچیدهتر کرده است و نشانه روشنی در خصوص مالکان آنها و منشا وامهایی که فعالیت این کسب و کارها را تأمین مالی می‌کنند، وجود ندارد» (Huang, 2015: 583).

با توجه به این شرایط پیچیده، بسیاری از صاحبان شرکت‌های خصوصی تصور روشنی درباره این مسئله ندارند که نماینده منافع کدام بخش از جامعه هستند.

دومین جنبه از روابط میان بخش خصوصی و دولت به «حمایت[2]» دولت از شرکتهای خصوصی باز میگردد. حتی در صورت عدم وجود رابطه میان نخبگان سیاسی و کارآفرینان بخش خصوصی در گذشته، این دو بخش از جامعه میتوانند در کنار یکدیگر قرار گیرند. کارآفرینان بخش خصوصی تمایل دارند، به منظور به حداکثر رساندن منافع خود، از کانال‌های مختلف با مقامات دولتی ارتباط برقرار کنند (Yang, 2002: 463-464).

اوی[3] (۱۹۸۵) در مطالعات خود در خصوص شرکت‌های شهری در دهه ۱۹۸۰، به این موضوع اشاره میکند که حکومت چین یک حکومت مطلقه و یا کثرتگرا نبوده است؛ آنها بر این باورند که چین یک حکومت «نوسنتی» دارد که رابطه میان دولت و شرکتها یکی از ویژگیهای آن است. این رابطه در نتیجه کنترل همهجانبه دولت بر منابع اقتصادی بوجود آمده است. به طور اساسی، این رابطه در نتیجه وابستگی اقتصادی شرکتها به دولت ایجاد شده است. این موضوع این سؤال را مطرح میکند که کارآفرینان بخش خصوصی، که انتظار میرود به جای تکیه بر دولت از فعالیت در بازار کسب درآمد کنند،

1- Mixture of ownership
2- Clientelism
3- Oi

باید همچنان به دنبال حمایت دولت باشند یا خیر. بسیاری از محققان بر این باورند که این رابطه توانسته پس از گذار به بازار نیز به حیات خود ادامه داده و از قدرت بیشتری برخوردار شود (Oi, 1985: 30-31).

از طرفی، مطالعات جدیدتر نشان میدهد پس از آغاز اصلاحات بازار، حمایت دولت از بخش خصوصی اهمیت کمتری داشته است. بر اساس نظر سنجی گوثری[1] (۱۹۹۸) در شانگهای، روابط غیر رسمی پس از آغاز اصلاحات بازار ضعیفتر شده است. به علت رقابت در بازار، صاحبان شرکت‌های خصوصی روابط غیر رسمی را نامناسب و یا حتی غیر قانونی تلقی میکنند، چرا که برقراری این روابط یکی از نشانه‌های وجود فساد است (Guthrie, 1998: 272-273). در مقابل، بررسی‌های یانگ[2] (۲۰۰۲) یافتههای پژوهشهای گوثری را رد میکند. وی بر این باور است که روابط غیر رسمی میان مقامات دولتی و صاحبان صنایع خصوصی با توسعه سرمایه‌داری در چین تضعیف نشده است. یانگ اصطلاح «سرمایهداری رابطه محور[3]» را برای توصیف رابطه میان مقامات حزبی و دولتی از یک سو و صاحبان شرکت‌های خصوصی از سوی دیگر بکار میبرد (Yang, 2002: 465-467).

سومین جنبه از روابط میان دولت و شرکتهای خصوصی عضویت اعضای این دو گروه در سازمانهای وابسته به یکدیگر است (همبستگی). حزب کمونیست و دولت چین از یک سو و شرکتهای خصوصی از سوی دیگر از نظر سازمانی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و دولت تلاش میکند برای حفظ قدرت خود در گذار به بازار در این طبقه اجتماعی جدید نفوذ کند. دولت از برخی نهادهای سیاسی به عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ خود در میان نخبگان اقتصادی استفاده میکند؛ عضویت در انجمنهای صنعتی و تجاری، عضویت در کنفرانس مشورتی سیاسی، معاونت‌های کنگره خلق و عضویت در حزب کمونیست چین برخی از این نهادها هستند. بنابراین، کارآفرینان خصوصی از نظر سازمانی در حزب و دولت ادغام و از نظر سیاسی با سیاست‌های دولت سازگار میشوند (McNally and Wright, 2010: 190). به همین دلیل، گذار به اقتصاد بازار به ظهور طبقه کارآفرینان خصوصی که با قدرت دولت به مخالف برخیزند، منجر نشده است.

از طرفی، دولت چین با توسعه و کنترل انجمن‌های صنفی روابط خود را با نخبگان اقتصادی تقویت میکند. بسیاری بر این باورند که از زمان آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۸۰، دولت چین به مرور زمان قدرت خود را از دست داده است. به اعتقاد این دسته ساز و کار بازار و مقررات دولتی جایگزین کنترل و

1- Guthrie
2- Yang
3- Relational capitalism

برنامهریزی مستقیم شده است و در عین حال اهمیت مالکیت دولتی از طریق خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی و ظهور بخش و بازیگران خصوصی جدید در عرصه اقتصادی از بین رفته است. با این وجود، این تحولات به این معنا نیست که دولت فعالیت‌های اقتصادی را کنار گذاشته است. در مقابل، دولت همچنان در عرصه اقتصادی فعال است و بر بخشهای کلیدی اقتصاد کنترل دارد، اگرچه این نقش در مقایسه با سال‌های قبل از اصلاحات اقتصادی و ساختاری کاهش یافته است (Breslin, 2010: 2).

در سال ۱۹۹۸، ساختارهای جدیدی برای نظارت بر فعالیتهای اقتصادی بخش خصوصی و اقتصاد کلان کشور ایجاد شد. وزارت امور دارایی[1]، بانک ملی چین[2] و کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی[3] از جمله ابزارهای اصلی برای اعمال نظارت دولت بر اقتصاد تلقی میشوند. علاوه بر این، در سال ۲۰۰۳، سازمان جدیدی تحت عنوان کمیسیون نظارت بر دارایی‌های دولتی[4] برای اعمال کنترل بر شرکتهای دولتی تأسیس شد. این کمیسیون مسئولیت پیگیری منافع دولت در شرکت‌های دولتی را به عنوان یکی از سهامداران بر عهده داشت و به صورت مستقیم به عنوان مدیر و مالک شرکت در تصمیمات دخالت نمیکرد (Breslin, 2010: 11). بنابراین، بهرغم کاهش نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی، نظارت بخشهای مختلف دولتی بر فعالیت‌های اقتصادی پس از آغاز اصلاحات نیز ادامه داشته است.

سال دوم، شماره۲، شماره ٦، پیاپی ٦، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین

به طور کلی، تبیین رابطه میان شرکت‌ها و بخش دولتی بسیار دشوار و پیچیده است. اما مطالعات اخیر نشان می‌دهد که دولت نه تنها با کارآفرینان بخش خصوصی همکاری می‌کند، بلکه برفعالیت آنها نیز نظارت میکند. دولت از طریق ایجاد و کنترل انجمن‌ها –مانند انجمن خویش‌فرمایان و کسب‌وکارهای خصوصی[5]، اتاق بازرگانی و صنایع[6] چین و بسیاری از انجمنهای صنعتی – روابط خود را با نخبگان اقتصادی تقویت می‌کند. محققانی که به مطالعه این انجمن‌ها پرداخته‌اند بر این باورند که توسعه و گسترش انجمنهای صنفی مانند انجمن خویشفرمایان و کسب‌وکارهای خصوصی نباید به منزله ایجاد جامعه مستقل برای تضعیف قدرت دولت تلقی شود و این انجمن‌ها برای تحقق منافع اعضای خود قدرت دولت را به چالش نخواهند کشید. سازمان‌های دولتی این انجمن‌ها را به منظور تقویت کنترل اجتماعی دولت بر بازار تأسیس کردهاند؛ در واقع این انجمن‌ها به دنبال تأمین منافع

1- Ministry of Finance
2- People's Bank of China
3- State Planning Commission
4- State-Owned Assets Supervision and Administration Commission of the State Council (SASAC)
5- China Association of Self-employed and Privately-owned Businesses (ASPB)
6- Chamber of Industry and Commerce (AIC)

اعضا نیستند. حتی در برخی موارد، ادارات دولتی از این انجمنها به عنوان ابزاری برای دستیابی به بودجه بیشتر استفاده میکنند. مطالعات موردی در یانتای[1]، تیانجین[2]، و منطقه چائویانگ[3] در پکن نشان میدهد که این انجمنهای صنفی به دولت متکی هستند و هیچگونه استقلالی ندارند. در واقع، دولت بر توسعه دولت-محور انجمنهای صنعتی تسلط کامل دارد. با این وجود، همواره تنشهایی میان کنترل دولتی بر این انجمن‌ها و استقلال آنها وجود دارد. یکی دیگر از مطالعات انجام شده در و نژو[4] نشان میدهد که اتاق بازرگانی در این منطقه با برقراری روابط نزدیک با دولت محلی به سرعت پیشرفت کرد. بر اساس مطالعه دیگری که در خصوص ۲۰۴ مقام ارشد فدراسیون صنعت و تجارت انجام شده است، هیچیک از صاحبان شرکت‌های خصوصی به عنوان رئیس فدراسیون انتخاب نشدهاند؛ همچنین تعداد اندکی از صاحبان شرکتهای خصوصی به مقام معاونت ریاست این فدراسیون رسیدهاند. بنابراین، نفوذ سیاسی صاحبان شرکتهای خصوصی در بخشهای دولتی ناچیز است. مفهوم «جامعه مدنی دولت-محور» به خوبی تسلط و کنترل دولت بر انجمن‌های صنعتی را توصیف میکند و ویژگی‌های آن را مشخص می‌نماید (Huang, 2015: 586).

با توجه به مطالب فوق، دولت تلاش میکند با اعمال کنترل شدید بر انجمنها و اتحادیههای صنفی از تشکیل نهادهای غیردولتی مستقل در چین جلوگیری کند. در نتیجه، قدرت مستقلی خارج از حیطه دولت شکل نمیگیرد تا منافع خود را در برابر دولت پیگیری نماید و قدرت دولت را به چالش بکشد. ارتباط سطوح خرد و کلان (دولت و بخش خصوصی) در روند توسعه‌ی اقتصادی کاملا مشهود است و این دو سطح در ارتباط با یکدیگر توسعه چین را به پیش می‌برند.

۶-رشد طبقه متوسط در جمهوری خلق چین

در ماه مارس ۲۰۱۳، مجله نیویورکر[5] مقاله‌ای را تحت عنوان «آیا طبقه متوسط چین را به حرکت واخواهد داشت[6]؟» منتشر کرد. در این مقاله، تأثیر ظهور و گسترش طبقه متوسط[7] بر نظام اقتصادی و سیاسی کشور مورد بررسی قرار گرفته است. از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ اقتصاد چین ۱۹,۵ درصد رشد داشته است

1- Yantai
2- Tianjin
3- Chaoyang
4- Wenzhou
5- The New Yorker
6- Will the Middle Class Shake China?
7- Middle Class

و بـه یـک اقتصـاد پیشـرو در بسـیاری از حوزه‌هـا تبدیـل شـده اسـت. داده‌هـای اداره ملـی آمـار چیـن نشـان می‌دهـد کـه تولیـد ناخالـص داخلـی چیـن در سـه ماهـه سـوم بـا ۳,۹ درصـد رشـد سـالانه بـه ۳۰,۷۶ تریلیـون یـوان (حـدود ۴,۳۲ تریلیـون دلار) رسـیده اسـت کـه ۳,۵ واحـد درصـد بیشـتر از سـه ماهـه دوم اسـت. از سـال ۲۰۱۲ تـا ۲۰۲۱، تولیـد ناخالـص داخلـی چیـن از ۵۳,۹ تریلیـون یـوان (حـدود ۷,۵۸ تریلیـون دلار) بـه ۱۱۴,۴ تریلیـون یـوان (حـدود ۱۵,۷۷ تریلیـون دلار) رسـید. از سـال ۲۰۱۳ تـا ۲۰۲۱، بـه طـور متوسـط سـالانه ۶,۶ درصـد رشـد داشـته و از سـطح جهانـی ۲,۶ درصـد گذشـته اسـت (GOV.CN, 2023). ایـن رشـد اقتصـادی چشـمگیر، میلیونهـا نفـر را از فقـر نجـات داده اسـت و بـرای اولیـن بـار در تاریـخ چیـن، یـک طبقـه متوسـط بـزرگ در ایـن کشـور ایجـاد شـده اسـت. بهرغـم اینکـه روش اسـتانداردی بـرای اندازهگیـری طبقـه متوسـط وجـود نـدارد، بـر اسـاس برخـی از برآوردهـا، طبقـه متوسـط در کشـور چیـن در سـال ۲۰۱۶ برابـر بـا ۲۲۵ میلیـون خانـوار بـوده اسـت؛ ایـن در حالـی اسـت کـه ایـن میـزان در سـال ۲۰۰۰ تنهـا ۵ میلیـون خانـوار بـوده اسـت. بـر اسـاس پیشـبینی‌ها، طبقـه متوسـط چیـن در سـال ۲۰۲۰ بـه ۲۷۵ میلیـون خانـوار خواهـد رسـید. درآمـد سـالانه ایـن خانوارهـا بیـن ۷۵ هـزار تـا ۲۸۰ هـزار یـوان (معـادل ۱۱/۵۰۰ تـا ۴۳/۰۰۰ دلار) اسـت؛ ایـن خانوارهـا اغلـب در مناطـق شـهری سـکونت دارنـد و از خانههـای شـخصی برخوردارنـد (حـدود ۸۰ درصـد ایـن خانوارهـا دارای ملـک هسـتند). ایـن خانوارهـا همچنیـن از خـودرو شـخصی برخوردارنـد و فرزنـدان خـود را بـرای ادامـه تحصیـل بـه خـارج از کشـور می‌فرسـتند (Morreale, Shostya and Villada, 2018: 10).

۶-۱- طبقه متوسط و توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین

پـس از چهـار دهـه توسـعه اقتصـادی و اجتماعـی، طبقـه متوسـط چیـن بـه یکـی از گروههـای اجتماعـی مهـم در ایـن کشـور تبدیـل شـده اسـت. طبقـه متوسـط چیـن هماننـد دیگـر گروه‌هـای فعـال اجتماعـی از افزایـش ثـروت و تحصیـل، دسترسـی بیشـتر بـه اطلاعـات، امـکان انتخـاب سـبک زندگـی متفـاوت و دیگـر آزادیهـای شـخصی برخـوردار شـدهاند. بسـیاری از پژوهشـگران نظـرات خـود را دربـاره فرآینـد آزادسـازی تدریجـی در چیـن بیـان کردهانـد. بـا ایـن وجـود، ایـن تغییـرات مهـم، طبقـه متوسـط چیـن را بـه نیرویـی پیشـبرد دموکراسـی و توسـعه سیاسـی در ایـن کشـور تبدیـل نکـرده اسـت. دلایـل زیـادی بـرای ایـن مسـئله ذکـر شـده اسـت؛ بهعنـوان مثـال، برخـی از پژوهشـگران بـر ایـن باورنـد کـه طبقـه متوسـط چیـن بـه زمـان بیشـتری بـرای ایفـای نقشـی مؤثـر نیـاز دارد. بـا ایـن وجـود، در چیـن، وابسـتگی طبقـه متوسـط بـه دولـت و تمایـل ایـن طبقـه بـه حفـظ وضـع موجـود از دلایـل اصلـی عـدم حمایـت طبقـه متوسـط از اصلاحـات دموکراتیـک بهشـمار مـی‌رود. دولـت چیـن، بهعنـوان یـک دولـت اقتدارگـرا، عوامـل اصلـی توسـعه اقتصـادی – یعنـی منابـع و تأمیـن مالـی – را در اختیـار دارد و بسـیاری از اعضـای

طبقه متوسط پیوندهای محکمی با دولت برقرار کرده‌اند. همچنین، این وابستگی در نتیجه استراتژی دولت در جهت همکاری با طبقه متوسط تقویت شده است. علاوه بر این، طبقه متوسط از حفظ وضع موجود منتفع می شود و قصد ندارد موقعیت ممتاز خود را برای حمایت از تغییرات سیاسی غیرقابل پیشبینی به‌خطر بیاندازد (Nathan, 2016: 7-8).

نبود انسجام در میان اعضای طبقه متوسط از ایجاد اجماع در میان آنها جلوگیری میکند؛ تفاوت در منابع دسترسی به ثروت، روابط با دولت و حزب کمونیست چین، روابط با دیگر گروه‌ها و تفاوت در اولویت‌ها و نگرانی‌های اعضای مختلف طبقه متوسط به این نبود انسجام دامن میزند. این گروهها عبارتند از مقامات دولتی و کادرهای حزبی، کارآفرینان خصوصی فعال در شرکتها کوچک و متوسط صاحبان مشاغل حرفهای (مانند وکلا، پزشکان و اساتید دانشگاه) و کارمندان یقه سفید[1]. هر یک از این گروهها منافع متفاوت و گاه متضادی را دنبال میکنند که اجماع را بسیار دشوار مینماید. به‌عنوان مثال، دو گروه اول – مقامات دولتی و کارآفرینان خصوصی – روابط گستردهای با دولت و حزب کمونیست چین دارند؛ بسیاری از کارآفرینان خصوصی از اعضای سابق و یا فعلی حزب کمونیست چین هستند و بنابراین از جنبش‌های دموکراتیک حمایت نمی‌کنند. در مقابل، صاحبان مشاغل حرفهای به‌علت تحصیلات بالای خود تمایل بیشتری به ارزش‌های دموکراتیک دارند. از اینرو، انجمنها و نهادهای دولتی مانند دانشگاهها، بیمارستان‌های دولتی، مؤسسات تحقیقاتی و انجمنهای تجاری – از جمله انجمن نویسندگان چین[2] و انجمن وکلای این کشور[3] - فعالیت‌های این گروه‌ها را به‌دقت زیر نظر دارند. از طرفی، کارکنان یقه‌سفید که در نتیجه گسترش بخش خصوصی در دهه ۱۹۹۰ ظهور کردند، اغلب دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. این بخش از طبقه متوسط با چالش‌های فراوانی مواجه هستند. افزایش هزینه املاک، دستمزد پایین، فرصتهای محدود برای پیشرفت شغلی و وضعیت نامناسب سلامتی بهعلت کار زیاد از جمله مشکلات این گروه به‌شمار میرود. با توجه به این مشکلات، کارمندان یقه‌سفید نمیتوانند نقش مؤثری در حمایت از ارزش‌های دموکراتیک ایفا نمایند (Mei, 2019).

بنابراین، طبقه متوسط چین زمانی میتواند از ارزشهای دموکراتیک حمایت نماید که به اجماعی در میان گروه‌های مختلف برسد؛ در حال حاضر در سال ۲۰۱۹، به‌رغم تبعیض درآمدی بالا، فساد گسترده، کاهش رشد اقتصادی، مسائل اجتماعی و کنترل سیاسی شدید از سوی حزب کمونیست چین، جنبش‌های دموکراتیک ملی در این کشور شکل نگرفته است. علاوه بر

1- White-Collar employees
2- China Writers Association
3- All China Lawyers Association

این، دسترسی دولت چین به ابزارهای قدرتمند کنترل اجتماعی که در نتیجه رشد اقتصادی به آنها دست یافته است، از ظهور جنبش‌های دموکراتیک گسترده در چین جلوگیری میکند. (Mei, 2019).

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، نگارندگان تلاش کردند با تکیه بر نظریه نوسازی، به بررسی تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در این کشور بپردازند. بر اساس نظریه‌های عمدتا غربی، رشد و توسعه اقتصادی به گسترش طبقه متوسط و جامعه مدنی مستقل از دولت میانجامد. طرفداران این نظریه بر این باورند که در اثر افزایش درآمد و رفاه عمومی و همچنین گسترش دسترسی اقشار مختلف جامعه به آموزش، گروه‌های مختلف به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی روی می‌آورند و خواستار افزایش مشارکت خود در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌شوند؛ به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی سبب افزایش مشارکت عمومی در سپهر سیاسی و گسترش ارزشهای دموکراسی و در نهایت استقرار دموکراسی لیبرال در جوامع مختلف می‌شود.

بررسی‌های نگارنده نشان میدهد که در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی در چین طی چهار دهه گذشته، رفاه عمومی در این کشور رشد چشمگیری داشته است. علاوه بر موفقیت‌های اقتصادی، بخش خصوصی و کارآفرینی در چین شاهد رشد چشمگیری بوده است. بررسی‌ها نشان میدهد که بخش خصوصی و کارآفرینان چینی رابطه بسیار نزدیکی با ساختار سیاسی چین، بخصوص حزب کمونیست چین، دارند. بسیاری از کارآفرینان و صاحبان شرکت‌های خصوصی از اعضای بلندپایه حزب کمونیست چین هستند. در واقع، کارآفرینان بخش خصوصی تلاش می‌کنند با برقراری ارتباط با مقامات حزبی و دولتی، منافع خود را به حداکثر برسانند. با این وجود، مطالعات اخیر نشان می‌دهد که پس از آغاز اصلاحات بازار در سال ۱۹۷۸ و بهبود فضای رقابتی در اقتصاد چین، ارتباط با مقامات حزبی برای رسیدن به موفقیت‌های اقتصادی اهمیت کمتری پیدا کرده است و کارآفرینان بخش خصوصی میتوانند تا حدی با تکیه بر توانایی و خلاقیت خود به موفقیت‌های اقتصادی دست یابند.

از دیگر یافته‌های پژوهش حاضر می‌توان به نظارت شدید دولت بر بخش خصوصی و انجمن‌های صنفی اشاره کرد. به عبارت دیگر، دولت چین تلاش میکند با نظارت بر انجمنها و اتحادیههای صنفی جلوی تشکیل نهادی غیردولتی مستقل از نظام سیاسی را در این کشور بگیرد. در نتیجه، قدرت مستقلی از خارج از نظارت دولت شکل نمیگیرد تا قدرت حاکم را به چالش بکشد. در همین راستا، رشد طبقه متوسط نیز در چین تاکنون به گسترش

مخالفت‌های اساسی با قدرت حاکم منجر نشده است. یکی از ویژگی‌های اصلی طبقه متوسط در چین، رابطهی گسترده آن با حزب کمونیست این کشور است. به باور بسیاری از متخصصان، طبقه متوسط چین در برابر حزب کمونیست چین قرار ندارد و به عنوان بخشی از نظام سیاسی و اقتصادی حاکم به شمار میرود. همچنین، رفتارهای سیاسی طبقه متوسط تفاوت معناداری با دیگر اقشار جامعه ندارد. با این وجود، اعضای طبقه متوسط در چین از آگاهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتری در مقایسه با دیگر اقشار برخوردارند، اما این آگاهی سیاسی به تقابل با حزب کمونیست چین منجر نشده است. به علاوه، بر خلاف کشورهای غربی که طبقه متوسط از نظر سیاسی فعال است و حتی ممکن است در مقابل حکومت قرار بگیرد، طبقه متوسط در چین از نظر سیاسی منفعل است. به طور کلی، بررسی دقیق توسعه اجتماعی-اقتصادی در چین و همچنین پیامدهای رشد طبقه متوسط در این کشور نشان میدهد که نمیتوان طبقه متوسط چین را به عنوان نیرویی برای پیشبرد تغییرات سیاسی بنیادین در جمهوری خلق چین در نظر گرفت. از اینرو، می‌توان گفت که نوع رابطه بخش خصوصی و طبقه متوسط با حزب کمونیست چین در چهار دهه گذشته به ثبات سیاسی در این کشور کمک کرده و از بروز اعتراضات گسترده و اساسی در میان طبقه متوسط چین جلوگیری کرده است.

در خصوص نقش بخش خصوصی و طبقه متوسط در ثبات سیاسی این کشور، می‌توان گفت دولت چین توانسته است با اعمال کنترل شدید از این بخش برای حفظ ثبات سیاسی در این کشور استفاده نماید و حکومت اقتدارگرایانه خود را تقویت کند. به‌عبارت دیگر، گسترش فعالیت‌های بخش خصوصی و جامعه مدنی تنها در چارچوب تعیین‌شده توسط دولت و حزب کمونیست چین امکان‌پذیر است. هم‌چنین توسعه سیاسی مدنظر اسناد دولتی چین با توسعه سیاسی در ادبیات سیاسی غرب تفاوت‌های اساسی دارد.

منابع

فارسی

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست‌های مقایسه‌ای. تهران: انتشارات سمت.

انگلیسی

All-China Federation of Industry and Commerce(2008). *Report on the 8th Sampling Survey of Private Businesses.* Beijing: China Industry and Com-.merce Associated Press

Breslin, Shaun (2010). Covernment-Industry Relations in China: A Review of the Art of the State. *Politics and International Studies* (University of Warwick). https://warwick.ac.uk/fac/soc/pais/research/researchcentres/csgr/pa-.pers/workingpapers/2010/27210.pdf

Central Committee of the Communist Party of China(2021). *The 14th Five-Year Plan for Economic and Social Development of the People's Republic of .China (2021–2025).* Beijing: Central Compilation & Translation Press

Chen, An(2002). Capitalist Development, Entrepreneurial Class, and Democ-.ratization in China. *Political Science Quarterly* 117(3): 401-422

China SCIO (March 2, 2023). *Newly established SMEs surge in China in 2022*. .http://english.scio.gov.cn/pressroom/2023-03/02/content_85139011.htm

Globaldata (2021). *Female Literacy Rate in China (2010-2021, %)*. https://www.globaldata.com/data-insights/macroeconomic/female-litera-./cy-rate-in-china

Guthrie, Douglas (1998). The Declining Significance of Guanxi in China's .Economic Transition. *The China Quarterly* 154: 254-282

Huang, Dongya(2015). Private entrepreneurs and political developments in China: The Chinese version of "no bourgeoisie, no democracy?.*Chinese Jour-.nal of Sociology* 1(4): 580-604

Huntington, S. p. (1984). Will More Countries Become Democratic? *Political .Science Quarterly 99*, 193-218

IMF(2018). *Inequality in China – Trends, Drivers and Policy Remedies***.** Work-.ing Paper, IMF

IMF. Real GDP growth (Annual percent change) (2023). https://www.imf.org/en/Countries/CHN

Lipset, S. M. (1959, March). Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy. *American Political Science Review* .69-105

Mei, Danni(2019). *The Growing Middle Class and the Absence of Democracy .in China.* New York: City University of New York

Morrison, Wayne M.(2018). *China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States.* Congressional Research Ser- .vice

Nathan, Andrew J.(2016). The Puzzle of the Chinese Middle Class. *Journal of .Democracy* 27 (2): 5-19

nypost (November 27 2018). https://nypost.com/2018/11/27/aliba- ./bas-jack-ma-revealed-to-be-a-communist-party-member

Oi, Jean(1985). Communism and Clientalism: Rural Politics in China. *World .Politics* 37(2): 238-266

Pearson, Margaret M.(1997). *China's New Business Elite: The Political Conse- .quences of Economic Reform.* Berckeley: CA: University of California Press

statista. *https://www.statista.com.* (April 12, 2023). https://www.statista.com/statistics/263616/gross-domestic-product-gdp-growth-rate-in-china/ (accessed .(July 1, 2023

Tradingeconomics (2023). The Gross Domestic Product (GDP) in China. .https://tradingeconomics.com/china/gdp-growth-annual

Tse, Edward. 2016. *Forbes.* April 5. https://www.forbes.com/sites/tseed- .ward/2016/04/05/the-rise-of-entrepreneurship-in-china/#692bafe63efc

UNDP (2018). *Human Development Indices and Indicators: 2018 Statistical .Update.* Briefing note, UNDP

Venham, Peter. (2018). *weforum.* April 12. Accessed November 30, 2019. https://www.weforum.org/agenda/2018/04/women-in-china-contribute-more- ./to-gdp-than-in-the-us-viewing-them-as-leftover-is-problematic

World Bank. (2019). *data.worldbank.* https://data.worldbank.org/indicator/ .NY.GDP.PCAP.CD?locations=CN

World Bank (2023). Labor force participation rate, female (% of female population ages 15+) (modeled ILO estimate). https://data.worldbank.org/indicator/ .SL.TLF.CACT.FE.ZS

Wright, Christopher A. McNally & Teresa(2010). Sources of Social Support for China's Current Political Order: The "Thick Embeddedness" of Private